



تاملی در مبانی نظری کتاب پژوهشی در خرقه درویشان و دلق صوفیان

جبار رحمانی در مقاله ای به نقد و بررسی کتاب «پژوهشی در خرقه درویشان و دلق صوفیان»، نوشته ویدن گرن و ترجمه دکتر مختاریان می پردازد.

جبار رحمانی در مقاله ای به نقد و بررسی کتاب «پژوهشی در خرقه درویشان و دلق صوفیان»، نوشته ویدن گرن و ترجمه دکتر مختاریان می پردازد.

به گزارش خبرگزاری مهر، جبار رحمانی در مقاله ای با عنوان تاملی در مبانی نظری کتاب «پژوهشی در خرقه درویشان و دلق صوفیان» که در سایت انسان شناسی و فرهنگ منتشر شده است به بررسی این کتاب می پردازد. این مقاله را از نظراتان می گذرانیم:

ویدنگرن یکی از ایرانشناسان برجسته ای است که آثار متعددی از او درباره ایرانشناسی به زبان فارسی ترجمه شده است. کتاب او با عنوان «پژوهشی در خرقه درویشان و دلق صوفیان» به ترجمه دکتر مختاریان در سال جاری توسط انتشارات آگه منتشر شده است. با وجود اهمیتی که این کتاب در عرصه ایرانشناسی دارد، توجه محققان ایرانی به این کتاب چندان زیاد نبوده و صرفاً جلسه ای برای نقد و معرفی کتاب در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار شده است. مترجم محترم کتاب که خود از صاحب نظران این حوزه مطالعاتی است، در ترجمه ای دقیق و پانویس ها و همچنین فصل مکملی که بر کتاب افزوده، توضیح نکات دشوار این کتاب را برای مخاطب ایرانی بسیار آسان تر کرده است. به نظر می رسد ترجمه این کتاب توسط دکتر مختاریان در ادامه تلاش های علمی ایشان برای طرح مباحث جدید و تحلیلی تر در حیطه ایرانشناسی است، که در ده های اخیر توجه جدی ای بدان نشده است. لذا این کتاب در انتخابی آگاهانه توسط مترجم محترم به فارسی ترجمه شده است، و به نظر می رسد این کتاب (به همراه سایر کتاب های ویدن گرن) می تواند مبنای مناسبی برای الگو قرار گرفتن و کمک به بهتر شدن مباحث ایرانشناسی باشد (توضیحات مربوط به این کتاب را [در این لینک](#) می توان دید. لذا از شرح مجدد این توضیحات خودداری می کنم). اما نکته اصلی آنست که این نوع مطالعات را لازم است به شیوه انتقادی مورد بازخوانی قرار داد تا سطره و اهمیت علمی آنها، موجب مصون شدن از نقد برای آنها نباشد، چرا که این مطالعات در روندی دائمی از نقد علمی می توانند موجب رشد اینگونه مطالعات در ایران شوند. شاید بتوان حاشیه های دکتر مختاریان بر این کتاب را بیانگر مطالعات انتقادی در توسعه این نوع مطالعات در ایران براساس داده های جدید و نتایج و شواهد جدید دانست.

این نوع کتابها را از چند منظر می توان مورد نقد قرار داد: (1) از منظر داده ها و استنادات تاریخی ای که مبنای کتاب هستند (که مستلزم دانش تاریخی و زبانی بسیار گسترده ای است)، (2) از منظر استدلال ها و نتیجه گیری هایی که محقق در کار خودش به آنها رسیده است، (3) از منظر مبنای تحلیلی و نظریه اجتماعی و فرهنگی ای که زیربنای تحلیلی کتاب را ساخته اند.

در این نوشتار قصد من نقد از دو منظر اول نیست، زیرا مستلزم توان و دانشی است که من از عهده آن بر نمی آیم. لذا قصد اصلی این نوشتار، نقد این کتاب (با تأکید بر بخش اول ترجمه ای آن)، بر اساس مبنای نظری و تحلیلی آنست. به نظر می رسد که در سنت ایرانشناسی، کمتر به رویکردهای نظری زیربنایی این حیطه علمی توجه می شود. هرچند بزرگان این عرصه مطالعاتی مبنای نظری خاص خود را دارند، اما عموماً در ایران نظریه های ایرانشناختی را با نظریه های اجتماعی و فرهنگی زیربنایی آنها خلط کرده و به این تمایز توجهی نمی کنند. و معمولاً به این سطح زیرین نظریه علمی توجه کمتری می شود.

هرسنت مطالعاتی به شدت متأثر از نظریه های جامعه شناختی و روانشناختی ای است که مدل های نظری لازم برای فهم و تبیین جامعه و فرهنگ مورد نظر را به محقق عرضه می کنند. به عبارت دیگر تمام این سنت مطالعاتی مبتنی بر نظریه های جامعه شناختی و انسانشناختی ای است که مبنای تحلیل جامعه مورد نظر هستند. به عنوان مثال بخش کلیدی ای از سنت مطالعات ایران شناسی و بویژه در حیطه مطالعات فرهنگ آریایی ها، مبتنی بر نظریه دومزیل است که ساختار سه گانه طبقاتی را به مثابه مدلی سه گانه در فهم این جامعه، الهیات و فرهنگ آن به کار می گیرد. این نظریه دومزیل مبتنی بر نظریه ساختارگرایی و مارکسیسم است که جامعه را بر اساس مفهوم طبقه مورد بررسی و تحلیل قرار می دهد. در این مدل نظری، جامعه از سه طبقه (کشاورزان، جنگاوران یا ارتشتاران، روحانیان) تشکیل شده است. مختاریان ریشه های جامعه شناختی و انسانشناختی نظریه دومزیل به بطور مشروح مورد بحث قرار داده است (<http://www.anthropology.ir/node/1056>). دومزیل تحت تأثیر ساختارگرایی استروس و دورکیم و موس (به تعبیری این دو را نیز میتوان ساختارگرایی اجتماعی دانست) از ساختارهای اولیه جوامع هند و اروپایی بحث می کند که همچنان تداوم یافته اند.

به نظرمی رسد تحت تأثیر رویکرد استروس، دومزیل از تداوم این ساختارها و اندیشیدن نظم سه گانه در تمام ابعاد حیات و فرهنگ اقوام آریایی در مراحل و دوره های بعد صحبت می کند. همین منطق را می توان در کار ویدن گرن هم دید. رویکرد پدیدارشناختی این محققان که مبتنی بر ساختارگرایی آنها از یکسو و نظریه طبقاتی از سوی دیگر است، دائماً در تلاشی روش شناختی و نظری، سعی می کند تداوم این نظم و کنش سه گانه را در سایر تجلیات فرهنگ این اقوام در هنر و اسطوره و آیین ها و البسه آنها نشان دهد. از منظر جامعه شناختی و انسانشناختی این نوع نظریه های فرهنگ و جامعه، نظریه های کلان

هستند که ساختارها را عامل اصلی شکل گیری جامعه و مبنای تبیین آن می دانند، کنشگران نیز مغلوب این ساختارهای قدرتمند فراتاریخی ای هستند که در نهایت به کمک تعبیر استروس از اسطوره های و ذهن انسانی می توان گفت این کنشگران واسطه ای هستند که این ساختار سه گانه دومیلی در آنها اندیشیده می شود، و اراده کنشگر مسحور و مغلوب این ساختار است. به همین دلیل یک ابهام مهم در این تحلیل ها وجود دارد که چگونه یک ساختار جامعه شناختی (یعنی جامعه آریایی ها در محیط اولیه زندگی شان) به یک ساختار فرا زمانی تبدیل می شود؟ زیرا بنا به مدل نظری دورکیم، هرچند قواعد جامعه شناختی عموماً مشابه هستند، اما هر جامعه ای بنا به شرایط و ویژگی های خودش، آیین و اساطیر را صورت بندی می کند و نمی توان همانند استروس به یک ساختار فرا زمانی ارجاع داد. به عبارت دیگر در رویکرد پدیدار شناختی ویدن گرن و محققان مشابه او، یک امر تاریخی (ساختار سه گانه اقوام آریایی یا برخی مولفه های خاص مانند انجمن مردان)، در وهله اول تاریخ زدایی شده و سپس سیطره ای غیر تاریخ مند بر تجلیات بعد فرهنگ های هند و ایرانی و هند و اروپایی پیدا می کنند.

در رویکردی تکاملی به ویژه نظریه های ادوارد تایلور و با تکیه بر مفاهیم بقایای فرهنگی و اصل تکرار می توان این تداوم و تشابهات را فهمید، اما این ساختار گرایی تقلیل گرایانه که تمایلی جدی به غیر تاریخی شدن دارد، تمام تجلیات و ابعاد تاریخ مندی فرهنگی زمینه هایی این فرهنگ آریایی وارد آن شده است را قربانی این ساختارهای ازلی طبقات سه گانه و نظریه های همبسته بدان (مانند انجمن مردان) می کند. آریایی ها (فارغ از نقدهایی که اهمیت اسطوره ای آنها در تاریخ را قبول ندارند و برخی نیز وجود تاریخی آنها را مورد پرسش قرار داده اند) در گستره تمدنی وسیعی پراکنده شده اند، از هند گرفته تا ایران و اروپا. طبق مدل تحلیلی رایج، عموماً از ساختارهای فرهنگی این قوم/اقوام به مثابه ساختارهای پایداری صحبت میشود که از خلال هزاران سال توانسته اند تداوم یابند. بی آنکه تاثیر تمدن های بومی سرزمینهایی که آریایی بر آنها تحمیل شدند را مورد توجه قرار دهند، در یک فرض ناگفته سرنخ های تمدن عمیق و والای آریایی جستجو می شود. به همین دلیل در نقد این نوع رویکردهاست که برخی محققان ورود آریایی ها به تمدن هند را نه تنها موجب پیشرفت ندانسته اند، بلکه آن را نوعی بازگشت و افول تمدنی دانسته اند که سبب شد تمدن هند باستان با ورود آریایی ها به مراحل قبل خود برگردد و برخی از دستاوردهای تمدنی خودش را از دست بدهد (اسپیر، پرسوال، 1387، تاریخ هند، ترجمه همایون صنعتی زاده).

این مدل تحلیلی در باره فرهنگ هند و ایرانی و هند و اروپایی تا حدی شبیه به مدل تحلیلی تقلیل گرایانه ای است که در نظریه های اشاعه گرایی درباره مرکز کلیدی تمدن (مانند مصر) مطرح شده است که تمام ساختارهای تمدنی و بویژه نهاد دین را ریشه در فرهنگ مصر باستان دانسته اند.

طرح مفهوم طبقه در این سنت پژوهشی دومیلی و ویدن گرن دال بر آنست که مهمترین مدل نظری غالب در این رویکردها، مدل مارکسیستی است. مدلی که در روایت های اولیه آن در ابتدای قرن بیستم با طرح مفهوم ایستای طبقه، به ساختارهای متصلبی در فهم جامعه اشاره می کند که مبین همه ابعاد جامعه هستند و در این مدل همیشه طبقات بالا به دنبال سلطه بر طبقات پایین هستند. این خصیصه را دومیلی در کارش با عنوان گرایش جهان شاهیانه نامیده، گرایشی که بیانگر تمایل فرمانروا برای اعمال اقتدارش بر روحانیان، دادوران و جنگجویانو کشاوران است. از سوی دیگر بنا به نظری دیالکتیکی مارکسیستی، این ساختارگرایی طبقاتی نیز مبتنی است بر تقلیل گرایی اقتصادی. لذا استثمار طبقاتی در مقابل یک واکنش انقلابی را ایجاد می کند، که ویدن گرن آن را گرایشی انقلابی می نامد.

ویدن گرن در توضیح این گرایش طبق مارکسیسم اولیه (مبتنی بر اقتصاد به مثابه زیر بنا) اینگونه می نویسد: «علل وقوع این جنبش های انقلابی ترقی خواهانه در میان قشر مولد اساساً از فضای اقتصادی برمی خیزد حتی اگر عوامل سیاسی و دینی هم مزید بر علت باشند، اما دلایل اقتصادی همواره نقشی اساسی بازی کرده اند» (ویدن گرن، 1393: 82). با توجه به تحلیل های ویدن گرن در این کتاب می توان گفت مبنای نظری او مدلی طبقاتی از جامعه است که قشر مولد، همن کشاوران هستند، و این طبقه فرودست در تمایلی ذاتی به عصیان در برابر ساختارهای اقتصادی همیشه گرایشی انقلابی را در کنه خود دارد، لذا همه جنبش های اعتراضی باید ریشه در این طبقه داشته باشند. ویدن گرن در این مدل تحلیلی تا جایی پیش می رود که قدرت های موجود که ناشی از نفی قدرت های قبلی هستند را دارای ریشه در این طبقه کشاور می داند. بنا به مدل نظری مارکسیستی او به این نتیجه می رسد که: «به نظر می رسد درویشان ایرانی ستنهایی را که در اینجا بدان ها اشاره شد از طبقه سوم جامعه به ارث برده باشند» (قبلی، 83). مدل ساختارگرایی مارکسیستی که مبنای این نوع تحلیل هاست، مفروضاتی دارد که لازم است بازنایشی انتقادی ای درباره آنها انجام شود. به عنوان مثال فرض طبقه کشاور برای جامعه هند و اروپایی یا هند و ایرانی که در موقعیت منشا قومی خودشان، هنوز دقیقاً این اجماع نیست که جامعه کشاور بوده اند یا جامعه کوچگر و دامپرور، زیربنای نامطمئن است برای این مدل تحلیلی.

به عنوان یک جمع بندی محدود می توان گفت مهمترین خصیصه این نوع مدل های نظری جامعه شناختی که مبنای کار دومیلی و ویدن گرن است، عبارتند از: 1) مبتنی بودن بر نظریه های کلان جامعه شناختی مانند مارکسیسم و ساختارگرایی؛ 2) نفی عاملیت در مقابل ساختار، به این معنا که کنشگر در مقابل قدرت ساختار قدرت مقابله ندارد و بلکه یک تابع منفعل در این زمینه است. لذا همیشه باید به دنبال ساختارهای عام و کلان بود، ذهنیت کنشگر و عاملیت او، اصلاً مورد توجه نیستند.

بر این اساس نکته اصلی که در باب مدل نظری مبنایی کارهای ویدن گرن یا دومیلی می توان گفت، لزوم بازنگری در مدل نظری تحلیل های آنهاست. فضای علمی دورانی که این محققان بزرگ در آن کار می کرده اند، تحت سیطره گفتمان های علوم اجتماعی ای بوده که امروزه بیشتر آنها نقد و اصلاح شده اند، لذا شایسته نیست که هنوز در ایران سنت مطالعات ایرانشناسی از مدل های نظری ای تبعیت کند که مدتها قبل نقد و اصلاح شده اند و ما هنوز بی توجه به این نقد و اصلاحات بر اساس همان

روایت های نیمه اول قرن بیستم از نظریات جامعه شناختی و انسانشناختی عمل کنیم. نظریه پردازانی مانند ویکتور ترنر، کلیفورد گیرتز، مری داگلاس در سنت انسانشناسی مدل های نظری جدید تری را در نیمه دوم قرن بیستم مطرح کرده اند که می توانند مبنایی برای ارائه فهم جدید از داده هایی مطالعات فرهنگ های باستانی فراهم کنند. به عنوان مثال فهم درویشان و صوفیان، به مثابه بیان گرایش انقلابی طبقه کشاورز در مدل نظری ویدن گرن می تواند جای خودش را در مدل نظری ویکتور ترنر به مفهوم کامیونیتاس یا جامعه واره بدهد که بیانگر دوگانه ساختار/ضدساختار هست. این مدل نظری ویکتور ترنر بهتر می تواند الگوهای جامعه شناختی پایدار را در جوامع بشری نشان دهد.

به دلیل فقدان این قابلیت در نظریه جامعه شناختی مارکسیسم اوایل قرن بیستم بوده که در التقاطی نظری یک ساختار تاریخی (جامعه آریایی)، در یک مرحله ضمنی از تحلیل تاریخ زدایی شده، و در مرحله بعد بر همه دوره های تاریخی مابعد آریایی ها تحمیل می شود. این نوع استراتژی نظری، پیامد معرفت شناختی دیگری هم دارد که می توان آن را در نوعی آریایی گرایی افراطی این نوع تحقیقات دنبال کرد. این نوع آریایی گرایی سبب شده بیشتر به دنبال ساختارها والگوهای فرهنگی پایدار آریایی (که بیش از همه می توان آن را در ایده انجمن مردان در نظریه ویکاندر و ویدن گرن دید) در فرهنگ های بعدی باشند. در نتیجه تمدن های پیشاآریایی که از تمام وجوه از تمدن کوچنده آریایی / یا حتی تمدن مهاجر آریایی پیچیده تر و در امور یکجا نشینی توسعه یافته تر بودند، در این تحلیل ها نادیده گرفته شوند، و گویی غباری هستند که بعد از هزاران سال هم هنوز نتوانسته اند ساختارهای متصلب و سخت آریایی را حذف کنند.

در واکنش به این نوع نظریه آریایی گرایانه است که برخی از محققان منکر این نظریه (اقوام هند و اروپایی یا هند و ایرانی) شده اند و برخی در پس این نظریه، نوعی ایدئولوژی برتری قومی را دیده اند که در نهایت در شکل نازیسم خود را متبلور کرده است. فارغ از این نقدهای گفتمانی به این نظریه، آنچه که در این نوشتار مهم است لزوم بازنگری در مدل های نظری تحلیلی مبنایی مطالعات استادان بزرگی مانند دومزیل و ویکاندر و ویدن گرن است. شاید کارهای تاریخی آنها هنوز اعتبار بالایی داشته باشد، اما قطعا نوسازی مدل نظری آنها و استفاده از نظریه های جامعه شناختی جدید، می تواند تحلیل ها و نتایج جدیدتری را به دنبال داشته باشد. در غیر اینصورت محقق امروز باید از قالب های مفهومی ای استفاده کند که تقریبا متعلق به نیمه اول قرن بیستم هستند. باید اعتراف کرد لزوم بازسازی مدل های نظری جامعه شناختی و انسانشناختی، چیزی از ارزش علمی یا عظمت علمی کارهای این استادان بزرگ کم نمی کند و آنها همچنان استوانه های این سنت علمی هستند و هر کاری لاجرم با توجه به میراث فکری و تحقیقاتی آنها باید انجام بگیرد.